

**مشروح بیانات ایراد شده  
در  
نشست یکم  
از سلسله نشست‌های تخصصی مباحث اعتقادی**

مدرسه علوم دینی حضرت ولیّ عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف

کارگروه نشست‌های تخصصی مباحث اعتقادی

مشهد مقدّس

۲۱ آبان ۱۳۸۸

## کلام افتتاحیه و خیر مقدم توسط آقای عبدالله رضاداد

بسم الله الرحمن الرحيم

قال الله العظيم في محكم كتابه:

ادع الى سبيل ربك بالحكمة والموعظة الحسنة و جادلهم بالتى هي احسن ان ربك هو اعلم بمن ضل عن سبيله و هو اعلم بالمهتدين . (نحل / ۱۲۵)

السلام على الامام المهدي الذي وعد الله به الامم ان يجمع به الكلم و يلم به الشعث و يملأ به الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً.

اللهم اصلح عبدك و خليفتك بما اصلحت به انبياءك و رسلك و حقه بملائكتك و ايده بروح القدس من عندك، و اسلكه من بين يديه و من خلفه رسداً يحفظونه من كل سوءٍ و ابدله من بعد خوفه ائماً يعبدك لا يشرك بك شيئاً و لا تجعل لأحدٍ من خلقك على وليك سلطاناً و ائذن له في جهاد عدوك و عدوه و اجعلني من أنصاره إنك على كل شيء قدير.

\* \* \* \*

روزی که پیک وحی، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) را از ارتحال قریب الوقوع آن گرامی به جهان باقی خبر داد، رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) با سخنی روشنگرانه، تاریخی و مهم – که بعدها در میان راویان و محدثان به حدیث «ثقلین» یا «ثقلین» شهرت یافت – هدایت و رستگاری امت، و ایمنی آنان از هر گونه ضلالت، فتنه و آفت را در گرو تمسک به دو گوهر نفیس و بی بدیل مقرر نمود و فرمود:

«إني تارك فيكم الثقلين: كتاب الله و عترتي، لن تضلوا ما استمسكتم بهما، و لن يفترقا حتى يردا على الحوض».

البته روایت ثقلین پیشتر نیز در مواقع و مواقف دیگر، از زبان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) صادر گشته بود، اما آن رسول امین در آستانه رحلت خویش، بار دیگر آن را تکرار، و بر مفاد آن تأکید فرمود تا حجتی ناتمام نماند، و برهانی باشد برای هر کسی که در جستجوی سعادت است؛

بدین ترتیب راه از بیراهه، نور از ظلمت، و حق از باطل تمیز یافت، و رایت «ثقلین» چراغ تابنده‌ای شد در مسیر همه قبایل و طوایف انسانی، و در امتداد هر عصر و زمان، تا کسانی که خواسته باشند صراط مستقیم را بپیمایند، نماد آن را بشناسند و بدان بگرایند.

از سوی دیگر، آنان که اهتزاز این پرچم هدایت را زنگ خطر فروپاشی خیمه و خرگاه شیطانی خویش می‌پنداشتند، از همان آغاز، سخن سرور عالمیان را برتافتند، و آشفته حال بر طبل کفر و نفاق کوفتند، و با گستاخی هرچه تمامتر در برابر رهنمود نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) مبنی بر لزوم و وجوب پیروی امت از «ثقلین» نغمه ناموزن «کفایت کتاب خدا» و عدم نیاز به ثقل «عترت» را ساز کردند، و با هیاهوگری و غوغاسالاری گفتند «حسبنا کتاب الله»!

این‌گونه بود که باز هم حق از باطل و هدایت از ضلالت ممتاز شد؛ نیک سیرتان به جانب حق آمده بر گرد درفش ثقلین اجتماع کردند، و زشت‌خویان در پشت شعار «کفایت کتاب خدا» و با هدف هتک و هدم کتاب‌الله، به مقابله و مقاتله عترت برخاستند، و اوراق تاریخ از حکایت این تقابل و کارزار انباشته گردید، و هر ورقی دفتری شد از عصمت و مظلومیت ثقل «عترت» که درود خداوند بر آنان باد!

اما شیعه از همان ابتدا بر رهنمود پیامبر عظیم‌الشأن ایستاد، و بر این باور شد که شاهراه سعادت و نیک بختی از خانه امیرالمؤمنین (علیه السلام) آغاز می‌گردد، سپس در مسیر خود از معابر نور و رحمت - منازل فرزندان پاک‌نهاد و معصوم امام علی بن ابی طالب و حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا (سلام الله علیهما) - می‌گذرد، و سر انجام به دولت سرای حضرت خاتم‌الاولیاء، بقیه الله ابا صالح المهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) پایان می‌پذیرد. این، همان صراط مستقیم و همان طریقه وسطی و معتدلی است که خداوند به پیمودن آن فرمان داده، و رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) استقرار بر آن را برای امت خویش فریضه دانسته، و از پیروانش نسبت به آن پیمان گرفته است.

از سوی دیگر شیعه معتقد است که قرآن، کتاب جاودانه دین، منشور زندگی انسان و قانون حیات طیبه است، و هیچ دستور نامه‌ای جز آن به عنوان برنامه زندگانی، مقبول و پذیرفتنی نیست، اما در عین حال اعتقاد قاطع دارد که این کتاب در متن خویش گویا نمی‌باشد، بلکه نوشتاری است پوشیده و پنهان بر صفحه‌ای سفید، و آیات بینات آن - مانند هر دفتر قانون - نیازمند مبین و مفسر است، و یکی از شوون خاندان عصمت و طهارت (سلام الله علیهم) تبیین حقایق قرآن، و تفسیر آن و استنباط معارف و حیانی و عمیق این متن مقدس آسمانی است.

بدون تردید عترت طاهره پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) ترجمان قرآن و شریک کتاب خدا می‌باشند. نه قرآن از آنان جدایی می‌پذیرد، و نه ایشان از کتاب خدا جدا می‌شوند. تلازم قرآن و عترت که موضوع اصلی روایت ثقلین به شمار می‌آید، معنایی جز آنچه که گفته شد ندارد، و ایمنی از تمام ضلالت‌ها را راهی به جز تمسک به این دو ثقل نباشد.

امامان (علیهم السلام) و یاران برنادل و بیدارجان آنان نیز همواره کوشیده‌اند تا مردمان، حقایق را از سرچشمه

زالال آل الله (سلام الله عليهم) برگیرند، و تشنگان حقیقت برای دستیابی به «آب»، سوی «سراب» حیرت و گمراهی نروند.

حضرت باقر العلوم (علیه السلام) در آن روزگار جریان آفرینی ها و راه تراشی ها به کسانی فرمودند: شرقاً و غرباً و لا تجدان علماً صحیحاً إلّا شیئاً خرج من عندنا أهل البیت.

بدین سان آن بزرگواران، شیعیان حق مدار و حق جوی خود را به شناختن و شناساندن آموزه های خاندان رسالت فرا خواندند، و به این گونه کسان درود فرستاده فرمودند: رحم الله عبداً أحیی امرنا! ... و سپس در خصوص چگونگی احیای امر خویش، با تاکید بر فراگیری علوم و معارف و حیانی فرمودند: يتعلم علومنا و يعلمها الناس فإن الناس لو علموا محاسن كلامنا لا تبعونا؛

اینک ما میزبانان شما گرامیان در این محفل علم و معرفت، با درک این نکته که برگزاری نشستهای تخصصی مباحث اعتقادی گامی است در مسیر احیای امر خاندان طهارت و عصمت (علیهم السلام)، ضمن گرامی داشت مقدم همه حاضران ارجمند، اعلام، دانشوران، اساتید، فرهیختگان و دانش پژوهان، همراه با اهدای تحیت و ادای احترام به پیشگاه شهیدان، آن سرخ جامگان، آن سپید رویان، و آرزوی صحت، عافیت و مزید موفقیت برای مقام معظم رهبری، مراجع عظام، عالمان کرام و قاطبه حقیقت جویان، برنامه اجلاس حاضر را آغاز می کنیم.

یاد کرد این نکته نیز ضرورت دارد که حسب پیش بینی ها و برنامه ریزی های صورت گرفته، در نظر است که این سلسله نشستها، با دعوت از بلندپایگان حوزه و دانشگاه، به صورت ماهانه تشکیل شود و امیدواریم دست توفیق حضرت حق متعال یاری کند تا این مهم آن گونه که شایسته و در خور است تحقق یابد.

قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة أنا و من اتبعنی  
والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

سخنان دانشمند معظم آیت الله سیدان دامت برکاته  
موضوع: اهمیت مسأله هدایت و شناخت صحیح

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و خير الصلوة و السلام على خير خلقه حبيب اله العالم ابى القاسم محمد و على آله آل الله و اللعن على اعدائهم اعداء الله من الآن الى يوم لقاء الله.  
اعوذ بالله من الشيطان الرجيم. اهدنا الصراط المستقيم.  
خداوند متعال فرج امام عصر روحی و ارواح العالمين له الفداء را برساند، و توفیقات همه ما را در کسب علم و عمل و تکامل در جهت فراگیری معارف حقه و تعهد به آنها و نشر آنها و رسیدن به درجات عالیة انسانی زیاد فرماید، ان شاء الله.

قرار نیست که این حقیر، در این مجلس ارزنده، طرح بحثی داشته باشم، بلکه منظور این است که تشکری شده باشد از عزیزانی که شرکت کرده اند. باید عرض کنم که دعوت بسیاری از این عزیزان، اولاً به این منظور است که حضورشان تشویقی باشد برای تداوم این برنامه در ارتباط با نشست‌های اعتقادی، و ثانیاً مراقبت و نظارتی باشد بر برنامه تا اگر اصلاحی لازم بود، تذکر دهند. بنده اجمالاً و به اختصار نکته کوتاهی عرض می‌کنم و سپس از بیانات حجة الاسلام و المسلمین جناب آقای دکتر برنجکار که سخنرانی اصلی این مجلس بر عهده ی ایشان است بهره مند خواهیم شد.

بحمدالله همه‌ی ما توجه داریم که مهم‌ترین مسأله‌ی زندگی انسان، مسأله‌ی شناخت صحیح و هدایت است. شناخت صحیح اعتقادی، اخلاقی و عملی که معمولاً در بیانات قرآنی، حدیثی و وحیانی به کلمه‌ی هدایت تعبیر می‌شود، و بدیهی است که مسأله‌ی سرنوشت ساز و تعیین کننده است. اگر تمام آن چه که در ارتباط با انسان تحقق می‌پذیرد و انسان در رابطه‌ی با آنها قرار می‌گیرد، براساس شناخت صحیح باشد، مفید و نافع است، چه این که وقتی اساس صحیح باشد، نتیجه هم صحیح خواهد بود، ولی چنانچه شناخت صحیح نباشد، بدیهی است که هر آنچه در ارتباط با این شناخت ناصحیح و باطل، تحقق پیدا کند، پوچ، باطل، غیر مفید و بلکه موجب خسران و زیان خواهد بود. حال در بیان اهمیت این مسأله، به مطلبی از سوره مبارکه حمد توجه فرمایید. مقدمتاً لازم است عنایت شود که در بیانات شریف ائمه هدی علیهم‌السلام و از جمله حضرت رضا علیه‌السلام سوره‌ی حمد از همه‌ی سوره‌ها، مهم‌تر معرفی شده است و حضرت فرموده‌اند که هیچ گوهری در گنجینه‌ی عرش الهی، نفیس‌تر از سوره‌ی مبارکه‌ی حمد نمی‌باشد. عظمت این سوره تا حدی است که در آن اشاراتی به توحید، نبوت، امامت، معاد، نفی جبر و تفویض، مسأله‌ی خوف و رجاء، مسأله‌ی

حمد، مسأله‌ی دعا، و تولّی و تبرّی شده است، و سوره‌ی حمد امّ‌الکتاب است و مسائل مهمّ قرآن در این سوره مطرح گردیده است؛ اما در این سوره‌ی مبارکه‌ی باعظمت، تنها و تنها مطلبی که خداوند متعال به بندگانش فرموده است که از او بخواهند، هدایت است: اهدنا الصراط المستقیم.

از سوی دیگر، اهتمام و تلاش انسان برای فراگیری شناخت صحیح، و کوشش در جهت نشر آن نیز از مسائلی است که نیاز به تثبیت و استدلال و تشریح ندارد. بدیهی است که این مسأله برای انسانی که می‌داند باید در دوران زندگی، در جهت رشد و کمال حرکت کند؛ از هر مهمّی، مهم تر است. هم چنین این حقیقت برای ما آشکار است که تنها منبع شناخت صحیح در رابطه با همه‌ی نیازمندی‌های بشر، حقایق و حیانی قرآن و عترت است. به راستی، عالی‌ترین حقایق مربوط به سعادت بشر، در مجموعه قرآن و بیانات معصومین علیهم السّلام می‌باشد. حال با توجه به افکار، مکاتب و دیدگاه‌های گوناگونی که در جوامع مختلف بشری وجود داشته و دارد، و تلاش‌های دامنه‌دار و هدف‌دار آنان برای ایجاد شبهات و رسوخ در جامعه‌ی شیعی، تلاش در جهت تثبیت و نشر این حقیقت و پاسخ‌گویی به شبهات، وظیفه همه می‌باشد، چه آن که از مقام معظم رهبری گرفته تا همه‌ی مراجع و علما - که افتخارشان، اعتقاد به این مکتب و حقیقت است - چنین دغدغه‌ای دارند. پس به جاست که همگان در جهت نیل به این هدف مهم تلاش و کوشش کنیم.

مدرسه‌ی علوم دینی حضرت ولیّ عصر روحی و ارواح العالمین له الفداء، در راستای این هدف مهم، مصمّم بر برگزاری نشست‌هایی در جهت تبیین حقایق و حیانی می‌باشد. بدیهی است که این حقایق و حیانی بر اساس تعقل استوار است، چنان که در قرآن کریم هم بر این امر تأکید بسیاری شده، و در بسیاری از کتب حدیثی ما، ابتدا کتاب العقل مطرح است و سپس کتاب العلم.

امیدواریم که با تعقل در وحی، از این دو منبع نورانی - که مرتبط با ذات مقدّس حضرت حقّند - استفاده ببریم و افکار و مبانی بشری را از آن چه به حقیقت ضامن سعادت انسان است، جدا و مشخص سازیم، زیرا دیدگاهها، مکاتب و افکار مختلف با مکتب وحی و بیانات معصومین علیهم السّلام آمیزش پیدا کرده است و این، جای دغدغه و نگرانی بسیاری دارد، از این رو، به نظر می‌رسد که برپایی چنین جلسات و برنامه‌هایی، برای جداسازی این حقایق - که تأمین‌کننده‌ی سعادت انسان است - از افکار بشری، ضرورت دارد.

ان شاءالله با یاری خدای متعال و عنایت امام عصر روحی و ارواح العالمین له الفداء، هر یک به سهم خود این تکلیف و مسؤلیت خطیر را انجام دهیم. و السّلام علیکم و رحمة الله و برکاته

سخنان استاد ارجمند حجّة الاسلام و المسلمین جناب آقای دکتر رضا برنجکار

موضوع: کارکردهای عقل در نگاه دین

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم . بسم الله الرحمن الرحیم . الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله

الطّاهرین سیّما بقیّة الله فی الأرضین المهدیّ الموعود عجل الله تعالی فرجه الشریف.

اولاً بسیار خوشحالم که در مجلسی بس بزرگ و در حضور اساتید و فضیلابی حوزه علمیه مشهد هستم و در واقع درس خود را بازگو می‌کنم، و ان شاء الله اساتید، مطالب بنده را اصلاح خواهند فرمود. در ثانی پیشنهاد می‌کنم که جلسات بعدی، به صورت میزگرد برگزار شود، تا بحث، به خوبی تکمیل گردد.

موضوع بحث امروز، بررسی کارکردهای عقل از نگاه دین، و به طور خاص کارکرد عقل ابزاری و مقایسه آن با دیدگاه امروز غرب است.

قبل از هر مطلبی باید دانست که مطالب مورد بحث امروز ما، تبعیدی نیست. ما می‌خواهیم دیدگاه دین را بدانیم، اما همه‌ی دیدگاه‌های دین تبعیدی نیست. ممکن است تبعید باشد. ممکن است کشف واقع باشد. این مطلب را باید در بحث رابطه‌ی عقل و دین بیان نمود. نکته دیگر این که عقلی بودن یک مطلب، بدین معنا نیست که ما می‌توانیم بدون وحی به آن برسیم، چنان که عقلی بودن ریاضیات و حل معادله‌ی سه مجهولی یا حل دیفرانسیل و انتگرال، هر چند عقلی است، اما به این معنا نیست که ما آن را بلد باشیم. عقلی است، اما نود و نه درصد مردم هم بلد نیستند. چون نیاز به معلم دارد، ولی وقتی معلّم حل معادله را یاد داد، عقل است که می‌فهمد. بنابراین آنانی که خودشان را از وحی محروم کرده‌اند، خودشان را از عقل محروم کرده‌اند. چون این وحی است که اثاره می‌کند: لیثیروا لهم دفائن العقول. کسی که وحی را از دست داد، عقل را هم از دست داده است. نمی‌توان خط کشی کرد که این طرف عقلیات و آن طرف نقلیات! بعد هم بگوییم عقل چقدر می‌فهمد و چقدر نمی‌فهمد. این درست نیست. اگر وحی نباشد، عقل اکثر همان مطالب عقلی را هم نمی‌فهمد. اگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نبود، ما همین معارفی را که الآن عقلمان می‌فهمد نمی‌فهمیدیم، چه آن که امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید که پیامبران علیهم‌السلام اثاره کردند. ما بسیاری از مطالب عقلی را با تذکر متوجه می‌شویم: فذکر إنّما أنت مذکر. تذکر می‌دهد و ما می‌فهمیم، و اگر تذکر ندهند، ما غفلت داریم. اصلاً خیلی از امور را متوجه نمی‌شویم. البته این خود بحث مستقل دیگری است.

اما در رابطه با بحث کارکردهای عقل، مستحضرید که مشتقات "عقل" ۴۹ بار در قرآن کریم با تعابیر مختلفی چون تشویق به تعقل یا مذمت تعقل نکردن به کار رفته است. مشتقات "لب" هم ۱۶ بار در قرآن آمده است، یعنی مجموعاً ۶۵ بار، و این به غیر از واژه‌های مرتبطی چون تفکر یا تدبیر می‌باشد که اگر آنها را نیز حساب کنیم، به بیش از ۱۰۰ مورد دست پیدا خواهیم کرد.

در روایات نیز تعابیر بسیاری وارد شده که عقل را اصل و اساس انسان، انسانیت انسان، ملاک ارزش و کمال

انسان و حجت باطنی خداوند معرفی کرده است. امیرالمؤمنین(ع) می‌فرماید:

الانسان بعقله (عیون الحکم و المواعظ، ص ۶۱).

اصل الانسان لبّه (فقه الرضا علیه السلام، ص ۳۶۷).

اما جالب است که در تعریف و تفسیر عقل، اختلاف نظر بسیاری بین متفکران وجود دارد. هر متفکری، عقل را به گونه ای خاص تفسیر می‌کند. برای مثال افلاطون می‌گوید که عقل اصلا کاری به حس ندارد و در عالم مُثُل، شهود می‌کند و اصلا محسوسات مانع هستند. در مقابل افلاطون، شاگردش ارسطو می‌گوید که عقل کلیات را از جزئیات و محسوسات انتزاع می‌کند و باید از محسوس شروع کنیم. یا فیلسوفی مثل کانت که از مهم ترین فیلسوفان غربی است می‌گوید که کار عقل عبور از ظواهر(فِنومِن ها) و رسیدن به ورای این امور ظاهری (اشیاء فی نفسه «نومِن ها») است. در مقابل کانت، هیوم می‌گوید عقل اصلا قدرت فهم ندارد. او بحث عقل ابزاری را مطرح کرد و امروزه اصل و اساس آنچه که به عنوان عقل در غرب مطرح است، به نظریه هیوم برمی‌گردد. بعضی ها هم گفته اند عقل بر دو قسم است: عقل استدلال گر که در لاتین به آن راتیو می‌گویند. رشنالیزم یا راسیونالیزم از همین نوع عقل‌گرایی است. می‌گویند ارسطو به عقل راتیو اشاره دارد و افلاطون به عقل اینتلکتوس.

بعضی از مفسرین و بزرگان خودمان هم عقل را به عنوان قوه‌ای بشری در مقابل وحی معرفی کرده‌اند، یعنی عقل را به عنوان نتیجه ی همه ی ادراکات انسانی و معارف بشری دانسته‌اند، در مقابل وحی که معارف الهی است. علامه مجلسی شش تعریف برای عقل آورده است. ملاصدرا هم با تفاوتی جزئی به همین شکل. برخی مثل مالک بن انس یا احمد بن حنبل برای عقل هیچ نقش و شأنی قائل نیستند. بعضی‌ها نیز مثل اشاعره برای عقل تنها نقش و شأن تبیینی، دفاعی و مدافعه‌گرایانه قائلند، یعنی عقل را منبع و معرفت‌زا نمی‌دانند، بلکه آن را تبیین‌کننده وحی بر می‌شمرند. معتزله به عکس آنها، تنها منبع را عقل می‌دانند و وحی را در صورتی که به عقل بپیوندد، حجت می‌دانند. اما امامیه هم نقش تبیینی و مدافعه‌گرایانه را برای عقل قائلند و هم نقش منبع بودن در کنار وحی. البته نه به عنوان منبع یگانه. نکته دیگر که باید به آن اشاره شود، تعدّد مباحث مربوط به عقل است. بعضی‌ها وقتی راجع به عقل بحث می‌کنند، همه ی مباحث را با هم مطرح می‌کنند. این کار موجب اشکالات فراوانی می‌شود. در مباحث مربوط به عقل، بیش از ده بحث اصلی وجود دارد که همه‌ی آنها را می‌توان در دو دسته قرار داد:

۱- مباحث وجود شناختی که به عقل به عنوان یک موجود نگاه می‌کند و آن را مورد مذاقه قرار می‌دهد. مانند: خلقت عقل، ماهیّت عقل، تجرّد عقل، نسبت عقل و نفس، عقول طولی و عرضی، درجات عقل، افزایش و کاهش عقل و ...

۲- مباحث معرفت شناختی که عقل را صاحب معرفت می‌داند و در اعتبار داشتن یا نداشتن آن معرفت بحث می‌کند، مانند: حجّیت عقل، مطابقت معرفت عقلی و واقعیت، ارتباط عقل و دین، ارتباط عقل و اخلاق، ارتباط عقل و علم و همین طور کارکردهای عقل.

پس می بینیم که اگر بخواهیم در مورد عقل بحث کنیم، باید هر یک از ۱۲ جلسه سال را به یک موضوع اختصاص دهیم، به خصوص بحث عقل و وحی که یکی از مهم ترین مباحث است.

ما در این جلسه به یکی از مباحث معرفت شناختی عقل یعنی کارکردهای عقل می پردازیم و سپس به عقل ابزاری اشاراتی خواهیم داشت.

این نکته نیز روشن است که بحث ما راجع به عقل انسان خواهد بود و عقول طولی و عرضی مورد بحث ما نیست، زیرا این مبحث جزء مباحث وجود شناختی عقل است.

### کارکردهای عقل

به طور کلی سه کارکرد برای عقل بیان شده است که دین در هر سه مورد حرف دارد و عقل را - البته با تفسیرهایی - به رسمیت شناخته است. این سه کارکرد عبارتند از:

۱- کارکرد نظری.

۲- کارکرد عملی.

۳- کارکرد ابزاری.

### عقل نظری

عقل نظری عقل کاشف واقعیات است. راجع به هست ها و نیست ها بحث می کند نه راجع به بایدها و نبایدها. در صدد کشف حقایق نظری و شناخت واقعیات است. مهم ترین بخش این واقعیت ها هم در سه حوزه خداشناسی، انسان شناسی و جهان شناسی مطرح می باشد. در قرآن و احادیث نیز موارد زیادی در این خصوص به چشم می خورد. اصلا بسیاری از آیات و روایات اشاره دارد که چرا در واقعیات تعقل نمی کنید. مثلا:

انّ فی خلق السّماوات و الارض و اختلاف اللّیل و النّهار لآیات لأولی الألباب(آل عمران / ۱۹۰).

در خلقت آسمان ها و زمین و رفت و آمد شب و روز، نشانه هایی است برای کسانی که صاحب عقلند.

منظور از کسانی که صاحب عقلند یعنی کسانی که عقلشان را به کار می برند، زیرا در اصطلاح روایات به کسی که عقل دارد ولی آن را به کار نمی برد، عاقل گفته نمی شود. مثلا می گویند عاقل کسی است که این کار را بکند، عاقل کسی است که این مطلب را بفهمد. البته می توان گفت که همه عاقل هستند، اما نمی توان گفت همه عقلشان را به کار می برند. به هر حال می فرماید: آنها که عقلشان را به کار می برند. حال این گروه چه می کنند؟ آنان تفکر می کنند در خلقت آسمان ها و زمین و می فهمند که این ها آیه است. آیه یعنی چه؟ آیه یعنی نشانه. مثلا ما وقتی دود را می بینیم، از این دود پی به آتش می بریم. پس این دود یک آیه است. یا مثل علائم راهنمایی و رانندگی. نوعا در این اطلاقات قرآنی و روایی، وقتی راجع به عقل بحث می شود، یک نوع استنباط، یک نوع اجتهاد، یک نوع فهمیدن و انتقال مد نظر است. برای همین در قرآن بارها تکرار شده که آیاتی هست برای متفکرین و متعقلین و متدبّرین. ما با چشمان نگاه می کنیم، اما با چشمان نمی فهمیم که این خلقت و این نظم خدایی دارد. با چشم فقط ظواهر را می

بینیم. اما عقل است که این ها را تحلیل می کند. می گوید این نظم، ناظم می خواهد. این بنا، بانی می خواهد. این را عقل می فهمد. بر اساس روایات، عقل، نور انسان است. یعنی انسان بدون عقل، ظلمت و تاریکی است. چیزی نمی فهمد. حتی این ادراکات حسی نیز بدون آن نور فهمیده نمی شود. اما در این حوزه، معمولاً به این عقل نمی گویند. گرچه آن هم به عقل است. ادراک مستقیم یک شیء هم به عقل است با واسطه ی حس. ولی معمولاً در اطلاقات قرآن و روایات - گرچه اطلاقات عام نیز در این زمینه وجود دارد - به این انتقال در حوزه نظر، عقل گفته می شود. مثلاً این روایت از امیرالمؤمنین علیه السلام که می فرماید:

ظهر فی العقول بما یری فی خلقه من علامات التّدبیر (کافی، ج ۱، ص ۱۴۱).

خداوند به واسطه ی نظم، بر عقل ظاهر می شود. مستقیماً نه، بلکه واسطه دارد.

یا روایت صریح تری از امام صادق علیه السلام:

بالعقل عرف العباد خالقهم و انهم مخلوقون و انه المدبر لهم و انهم المدبرون و انه الباقي و هم الفانون و استدلو بعقولهم علی ما رأوا من خلقه من سمائه و ارضه و شمسه و قمره و ليله و نهاره بان له و لهم خالقاً و مدبراً لم یزل و لا یزول (کافی، ج ۱، ص ۲۹).

می فرماید خالقشان را با عقل می فهمند. چگونه می فهمند؟ به واسطه ی مخلوقات و آسمان و زمین و ... ، با عقل استدلال می کنند. با این واسطه می فهمند که خالقی هست. خودشان و این آسمان و زمین خالقی دارند. مدبری دارند لم یزل و لا یزول. پس عقل با استفاده از نشانه‌ای به حقیقت دیگری می رسد. استدلال می کند. بر خلاف قلب که مثلاً می فرماید: عرف شخصه. آنجا دیگر واسطه نیست. گرچه آن هم در محضر عقل است اما به آن عقل نمی گوئیم. وقتی از شیء به شیئی دیگری می رسیم، به این عقل گفته می شود. در این زمینه تعبیر دیگری نیز هست. مثلاً امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

بالعقل استخراج غور الحکمة (کافی، ج ۱، ص ۲۸).

یا: افضل العقل معرفة الحق بنفسه (بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۷).

یا: افضل العقل معرفة الانسان لنفسه (تفسیر المیزان، ج ۶، ص ۱۷۳).

یا: بالعقول یعتقد معرفته (توحید، صدوق، ص ۳۵).

پس می بینید که در انسان شناسی، خداشناسی و جهان شناسی، عقل می فهمد، ادراک می کند، استدلال می کند و به حقایق دست پیدا می کند. این، کارکرد عقل نظری است.

عقل عملی

ابتدا باید عرض کنم که در تعریف عقل عملی اختلاف است. بعضی ها عقل عملی را قوه ی مدرکه دانسته اند در مقابل عقل نظری. یعنی عقل نظری هست ها و نیست ها را می فهمد، و عقل عملی باید ها و نبایدها را. ارزش ها را می فهمد. اما بعضی ها هر دو شأن را برای عقل نظری در نظر گرفته اند و عقل عملی را قوه ی دستور و اراده دانسته اند.

قطب الدین رازی و ابن سینا از طرفداران این اندیشه‌اند. البته ابن سینا در کتاب‌های مختلفش سه چهار نوع در مورد عقل صحبت کرده است. او در یک تعبیرش همین اصطلاح را دارد. هرچند که اکثراً همان اصطلاح اول را آورده است. اصطلاح رایج نیز همان اصطلاح اول است. ما نیز بر طبق همان اصطلاح جلو می‌رویم. یعنی عقل عملی را به عنوان قوه‌ی درک می‌گیریم نه به عنوان قوه‌ی اراده. البته به این نکته نیز اشاره کنیم که عقل عملی حقایق را شهود می‌کند. استدلال نمی‌کند، بلکه شهود می‌کند. یعنی می‌فهمد که ظلم بد است. خود این حقیقت را می‌فهمد. اما فلاسفه در این باب نظر دیگری دارند. آنها عقل عملی را به یک معنا قبول ندارند. برمی‌گردند به امور عقلایی نه عقلی. به تعبیری که در اصول جدید ما نیز وارد شده: مشهورات عامه. یعنی عقلاً برای این که چرخ زندگی بچرخد و نظم اجتماعی حاکم گردد، در اموری توافق می‌کنند. این‌ها مشهورات است. برهانیات نیست. مشهورات عامه است و قبل الاجتماع هم نیست. معاصرین هم در این مورد بحث کرده‌اند. علامه طباطبایی در بحث اعتباریات، قیاسی بین حقایق و اعتباریات درست کرده است. بعضی‌ها هم خواسته‌اند آن را به صورت قیاس به یک هدف متعالی - که کمال انسان است - درست کنند. در واقع اکثر فلاسفه، عقل عملی را یک نوع اعتبار برای حفظ اجتماع می‌دانند، نه آن معنایی را که در قرآن و روایات آمده است، و آن را جزو امور عقلایی می‌دانند. مثل قوانین راهنمایی و رانندگی که عقلاً آن را وضع کرده‌اند تا زندگی بچرخد و جزو مشهورات است. اما متکلمین ما - به تبع روایات - این‌ها را امور عقلی می‌دانند. البته بعضی از فلاسفه مثل مرحوم لاهیجی نیز این امور را عقلی می‌دانند. در واقع مرحوم لاهیجی دو نظر را جمع کرده و گفته است که این امور هم از امور عقلی و هم از مشهورات است. به هر حال، آن چه که ما از روایات و همچنین از عقل خودمان استنباط می‌کنیم، این است که این امور عقلی است و عقل بما هو عقل آن را می‌فهمد و شهود می‌کند.

روایات راجع به عقل عملی را می‌توان به چهار دسته تقسیم کرد.

دسته‌ی اول احادیث، به طور کلی می‌فرمایند که اعمال نیکو و فضائل اخلاقی از آثار عقل است، اما به چگونگی یا شکل آن اشاره‌ای ندارند. مثلاً:

فتشعَبَ من العقل الحلم (تحف العقول، ص ۱۵).

بالعقل کمال النفس (عیون الحکم و المواعظ، ص ۱۸۹).

العقل ینبوع الخیر (عیون الحکم و المواعظ، ص ۱۹).

انّ العقلا ترکوا فضول الدّینیا فکیف الذنوب (کافی، ج ۱، ص ۱۷).

انّ العقلا زهدوا فی الدّینیا و رغبوا فی الآخرة (کافی، ج ۱، ص ۱۸).

العقل ما اکتسب به الجنّة و طلب به رضا الرحمن (السرائر، ج ۳، ص ۶۲۰).

در این دسته از روایات به نتیجه‌ی عقل - ارزش‌ها و خوبی‌ها - اشاره شده است.

دسته‌ی دوم روایات بیان می‌کنند که خوبی‌ها و بدی‌ها، توسط عقل فهمیده می‌شوند. در دسته‌ی اول، به طور

کلی گفته شده است که نتیجه‌ی عقل، خوبی‌ها می‌باشد. اما در دسته‌ی دوم می‌فرماید که عقل، خوبی‌ها را می‌فهمد. برای مثال در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که:

فاذا بلغ كشف ذلك السّتر فيقع في قلب هذا الانسان نور فيفهم الفريضة و السنّة و الجيّد و الرّدىّ ألا و مثل العقل في القلب كمثل السّراج في وسط البيت(علل الشرائع، ج ۱، ص ۹۸).

می‌فرماید هر انسانی عقلی دارد، و حجابی هم هست که با بالغ شدن، آن حجاب به کنار می‌رود، و نوری به قلب انسان می‌تابد، و با این عقل است که فريضة و سنّت و ... را می‌فهمد.

می‌بینید که این دسته از روایات، به طور خاص معلوم می‌کنند که عقل، خوبی‌ها و بدی‌ها را می‌فهمد.

یا مثلا از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است:

العقل من يعرف خير الشّرين(بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۶).

فبالعقل عرف العباد خالقهم ... و عرفوا به الحسن من القبيح(کافی، ج ۱، ص ۲۹).

این هم دسته‌ی دوم روایات که عقل را به عنوان موجود یا قوه‌ی ای که خوبی‌ها و بدی‌ها را می‌فهمد، معرفی می‌کند.

دسته‌ی سوم، روایاتی است که می‌فرمایند عقل دستور می‌دهد. نمی‌فرماید عقل می‌فهمد. بلکه می‌فرماید امر می‌کند، نهی می‌کند، حکم می‌کند و دستور می‌دهد.

مثلا از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است:

العقل يأمرک بالأنفع(شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۱۲۹).

للحازم من عقله عن کل دنیة زاجر(عیون الحکم والمواعظ، ص ۴۰۳).

للقلوب خواطر سوء والعقول تزجر عنها(میزان الحکمة، ج ۳، ص ۲۶۱۸).

اعلموا أنّ العقل حرز.

البته اصولیین و فقهای ما بیان داشته‌اند که حکم و امر عقل، به معنای کشف عقل است. عقل حکم می‌کند به حسن و قبح. این مطلب درستی است. اما شاید این روایات، مطلبی بیش از این را بفرماید. چون این مطلب در دسته‌ی دوم بیان شده است. شاید می‌خواهد بفرماید فقط کشف نیست، بلکه یک نوع واداشتن هم هست، مثل واداشتن هوای نفس یا واداشتن شیطان؛ شیطان ما را مجبور نمی‌کند. وسوسه می‌کند. یک تأثیر روحی - روانی بر ما دارد. شاید این روایات تنها به کشف اشاره نداشته باشد که مثلا این خوبی و این بدی است، بلکه یک نوع تحمیل هم هست. یک نوع امر و نهی یا زجر و فشار. مثل این که رفیق انسان به او بگوید این، کار خیلی خوبی است، آن را انجام بده! فشار روحی می‌آورد ولی مجبور نمی‌کند. آنچه که ما را مجبور می‌کند تا کاری را انجام دهیم، اراده است. بنابراین، این مطلب، با نظر کسانی که عقل را اراده می‌دانند، فرق دارد. پشت سر آن اراده، عمل است. اما پشت سر این زجر، عمل نیست. این تنها یک فشار و تأثیر روحی و روانی است. ممکن هم هست که به حرف عقل گوش ندهیم و به حرف

جهل یا شهوت یا هوای نفس یا شیطان گوش بدهیم.

دسته‌ی چهارم روایاتی است که می‌فرمایند اصلاً عقل، خودِ عمل خوب است. مثلاً از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند که عقل چیست؟ حضرت فرمودند: العمل بطاعة الله و انّ العمال بطاعة الله هم العقلاء (روضه الواعظین، ص ۴).

عقل، عمل به طاعت الهی است. یا از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است: العقل حفظ التجارب (نهج البلاغه، ج ۳، ص ۵۲). عقل، حفظ تجربه است. این روایات را باید توضیح داد و نمی‌توان معنای ظاهری را گرفت. علتش این است که خود عمل که عقل نیست. عقل که عمل خارجی نیست. بنابراین، این معنا به آن معانی قبلی برمی‌گردد. یعنی وقتی می‌گوییم آن عمل، عقل است، یعنی اگر کسی به حرف عقل گوش دهد، آن عمل را انجام خواهد داد. مثلاً حرکت دست یا بدن که عقل نیست، اما اگر از عقل استفاده کنید، نماز خواهید خواند، راست خواهید گفت یا اطاعت خدا خواهید کرد.

حالا از این بحث می‌گذریم و به بحث اصلی خودمان یعنی عقل ابزاری می‌رسیم.

عقل ابزاری به طور کلی در روایات ما مطالبی درباره عقل آمده است که به یک معنا می‌توان آنها را به عقل ابزاری تفسیر نمود. از قدیم نیز به آن عقل معاش اطلاق می‌کردند در مقابل عقل معاد. این عقل معاش، کاشف حقایق نظری و عملی نیست. نمی‌خواهد خدا را از نظم آسمان‌ها و زمین استنباط کند. یا اجتهاد و اثبات نماید. مثلاً از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در وصیتشان به امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است: یا علی! لا ینبغی للعاقل أن یكون ظاعناً إلاّ فی ثلاث: مرمة لمعاش أو تزود لمعاد أو لذّة فی غیر محرم (من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۵۶).

می‌فرماید عاقل نباید در طلب مطلوبی باشد مگر این سه مورد: گذران زندگی، فراهم کردن توشه‌ی آخرت و لذّت غیر حرام.

نیز فرموده اند:

سبعة أشياء تدلّ علی عقول صاحبها: المال یکشف عن مقدار عقل صاحبه (معدن الجواهر، ص ۶۰).

یا: لا عقل کالتدبیر (الخصال صدوق، ص ۵۲۶).

از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است: ادل شیئ علی غزارة العقل حسن التدبیر (عیون الحکم و المواعظ، ص ۱۱۷).

نیز: العقل یأمرک بالأنتفع (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۱۲۹).

نیز: العقل الإصابة بالظنّ و معرفة ما لم یکن بما کان (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۳۳۱).

نیز: لو صحّ العقل لا غتتم کلّ امرئ مهله (عیون الحکم و المواعظ، ص ۴۱۶).

پس می‌بینید که مطالبی چون برنامه ریزی، پیش بینی آینده، تدبیر برای گذران زندگی و تدبیر برای اهدافی که

داریم، در روایات ما به چشم می خورد.

این شأنی که برای عقل در این روایات مطرح شده است، با آن شأنی که در بحث عقل عملی و نظری گفتیم، متفاوت است. یعنی نه می خواهیم به حقیقتی برسیم و آن را کشف کنیم و نه در صدد رسیدن به ارزشی هستیم. می خواهیم یک راهی را پیدا کنیم. اگر هم بگوئیم کشف، کشف یک راه است و نه یک حقیقت و یا واقعیت هستی شناختی، و نه یک ارزش. می خواهیم به جایی برسیم. دنبال یک راه هستیم. می خواهیم تدبیر کنیم. در توضیح این مطلب ابتدا به نگاه غربیان به عقل ابزاری می پردازیم.

### عقل ابزاری در غرب

آنچه که اکنون در غرب به عنوان عقل ابزاری مطرح می باشد، برای اولین بار توسط هیوم و پس از وی دیگرانی مانند ماکس وبر - جامعه شناس معروف آلمانی - ارائه شده است. هیوم - که یک آمپریست یا حس گرا است - می گوید ما عقل نظری را قبول نداریم. می گوید ما به جای عقل، حس را قبول داریم. فقط حس، واقعیت را کشف می کند. اصلا عقل، واقعیت نظری را کشف نمی کند. ما همین پدیدارها، ظواهر یا همان فنومن ها را که می بینیم قبول داریم. هم اکنون در غرب، اساس همه ی علوم، حس و تجربه است. علمی که قبول دارند، ساینس است، یعنی علم تجربی. لذا وی خدا، نفس، جوهر و ماده را منکر است. فقط ظواهر را قبول دارد، چون که عقل آنها را استنباط می کند. اما این که عقل از دیدن ظواهر، پی به واقعیت دیگری می برد را منکر است. در قسمت عقل عملی هم اعتقاد دارد که بایدها و نبایدها، ربطی به عقل ندارد. یعنی آن مرجعی که باید بگوید چه کاری باید بکنم و چه کاری نباید بکنم، عقل نیست، بلکه میل و شهوت است. عقل هیچ کاره است. نه هست ها و نیست ها را کشف می کند و نه بایدها و نبایدها را. هست ها و نیست ها را حس می گوید و بایدها و نبایدها را میل و شهوت. بایدها و نبایدها را انفعالات می گویند. خوش آمدن، غضب، شادی و ... این ها مشخص می کنند که من چه کاری باید انجام دهم. از این غذا خوشم می آید، پس باید بخورم. از پول خوشم می آید، می روم دنبال پول. از مقام خوشم می آید، می روم دنبال مقام. پس عقل چه کاره است؟ هیوم می گوید وظیفه ی عقل، پیدا کردن راهی است برای رسیدن به آنچه میل می خواهد. عقل حقیقت را کشف نمی کند. حقیقت را کس دیگری کشف می کند. عقل راه رسیدن به آن هدف را مشخص می کند. هدف را، ارزش را و باید و نباید را میل، شهوت، هوای نفس و انفعالات مشخص می کند، آن گاه به عقل دستور می دهد تا راهی برای رسیدن به آن پیدا کند. این حرف هیوم، اساس لیبرالیسم و دموکراسی مبتنی بر لیبرالیسم در تمدن غرب است. یعنی هیوم بنیان گذار تفکر غرب می باشد. ببینیم دلمان چه می خواهد. منافع ما چه چیزی را اقتضا می کند. دلمان می خواهد که بر دنیا حاکم شویم. دیگر بحث عقل نیست که بگوید هر ملتی برای خودش حقی دارد. ما دلمان می خواهد بر جهان حاکم شویم. حالا عقل را به کار می اندازیم. سیاستش را پیدا می کنیم، اقتصادش را، جامعه شناسی اش را، روان شناسی اش را و قوانین حقوقی اش را پیدا می کنیم. حقوق بر اساس آن اهدافی است که دلمان می خواهد، و بر جهان مسلط می شویم. من یک جمله از هیوم را می خوانم: "عقل، برده ی انفعالات است و باید چنین

باشد و هرگز دعوادار کار دیگری، جز گذاردن خدمت و فرمان آنها نتواند بود". این، مبنای تفکر غرب است.

### عقل ابزاری از دیدگاه اسلام

قبل از بیان دیدگاه اسلام در این زمینه، باید این نکته را تذکر دهیم که مبنای عقل ابزاری از نگاه غرب، درست بر خلاف آن نظریه‌ای است که در روایات ما وارد شده است. امیرالمؤمنین علیه السلام در روایتی تفاوت انسان، ملائکه و حیوانات را بیان می‌فرماید که: رُكْبٌ فِي الْبِهَائِمِ شَهْوَةٌ بِلَا عَقْلِ وَ رُكْبٌ فِي الْمَلَائِكَةِ عَقْلًا بِلَا شَهْوَةٍ وَ رُكْبٌ فِي بَنِي آدَمَ كِلَيْتَهُمَا فَمَنْ غَلَبَ عَقْلَهُ شَهْوَتُهُ فَهُوَ خَيْرٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ مَنْ غَلَبَتْ شَهْوَتُهُ عَقْلَهُ فَهُوَ شَرٌّ مِنَ الْبِهَائِمِ (علل الشرائع، ج ۱، ص ۴). ملائکه فقط عقل دارند، لذا اختیار آنها هم در دایره ی همین مسائل عبادات است. چون اصلا به گناه میلی ندارند. حیوانات هم که عقل ندارند، طبق شهوت هر چه را بخواهند انجام می‌دهند. اما عقل و شهوت هر دو در انسان قرار داده شده است. اگر کسی در سر این دوراهی، به حرف عقل تن داد، از ملائکه بالاتر است. اما اگر کسی بر سر این دوراهی، به حرف شهوت، هوای نفس و جهل دل سپرد، از حیوانات بدتر است. البته در بعضی روایات می‌فرماید جنود عقل و جهل، در جای دیگر عقل و شهوت، و در جای دیگر عقل و هوای نفس. معلوم می‌شود که اینها از یک مقوله‌اند.

این دیدگاه ماست که می‌گوییم عقل، در مقابل هوای نفس قرار دارد. اگر عقل غلبه یافت، انسانیت انسان تحقق پیدا می‌کند و از ملائکه بالاتر می‌رود. آن هم دیدگاه هیوم است که می‌گوید عقل، نوکر شهوت است و باید راهی برای رسیدن به خواسته های شهوت و هوای نفس پیدا کند. حال سؤال این است که آیا ما عقل ابزاری را قبول داریم یا نه. طبیعتا به این معنایی که هیوم و غربی ها می‌گویند نمی‌توانیم اعتقاد داشته باشیم. از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدند عقل چیست؟ فرمود: العقل ما عبد به الرحمن و اكتسب به الجنان. آنها پرسیدند پس آنچه که در معاویه است چیست؟ حضرت فرمودند: ذلك النكراء تلك الشيطنة و هي شبيهة بالعقل و ليست بالعقل (کافی، ج ۱، ص ۱۱). آن هوای نفس است، شیطنت است، شبیه عقل است اما عقل نیست.

آنچه که در معاویه بود، چه بود؟ مگر معاویه عقل - منظورمان عقل ابزاری است - نداشت؟ چرا، خیلی هم آدم باهوشی بود. اما این عقل ابزاری را در خدمت هوای نفس در آورده بود، نه در خدمت عقل عملی. نور عقل و عقل عملی می‌گفت تسلیم امیرالمؤمنین علیه السلام باش! هوای نفس می‌گفت با او بجنگ! معاویه عقل ابزاری اش را در خدمت هوای نفسش قرار داده بود. امام می‌فرماید این اصلا عقل نیست. این شبیه عقل است. طبق احادیث ما، عقل ابزاری عقلی است که در خدمت عقل عملی و نظری باشد. یعنی عقل نظری، خدا، پیامبر و دین را اثبات می‌کند. عقل عملی هم ارزش ها را اثبات می‌کند. عقل ابزاری می‌رود راه رسیدن به آنچه را که عقل عملی و نظری گفته‌اند پیدا می‌کند. راه حاکمیت دین بر جامعه را پیدا می‌کند. راه حاکمیت ارزش ها بر جامعه و بر خودش را پیدا می‌کند. اگر هم به دنبال کسب مال می‌رود، به صورتی می‌رود که دین گفته است و راهش را هم پیدا می‌کند. لذا اگر عقل ابزاری،

به تعبیر فلسفی در طول آن دو عقل - البته با تعریف دینی - قرار بگیرد، عقل است، اما اگر در مقابل آنها قرار بگیرد، شیطنت، نکری و شبیه عقل است. ظاهر قضیه یکی است. در جنگ صفین، هم امیرالمؤمنین علیه السلام برای جنگ برنامه ریزی می کرد و هم معاویه. اما یکی عقل بود و دیگری شیطنت. چون یکی در راستا و در طول عقل نظری و عملی و دین بود - که نتیجه ی عقل عملی و نظری است - و یکی مقابل آن.

نتیجه این که ما عقل ابزاری را قبول داریم، اما نه به آن اصطلاحی که امروزه در دنیا رایج شده است. ما یک معنای خاصی از عقل ابزاری را قبول داریم که در ظاهر، با همان عقل ابزاری غرب یکی است، اما در باطن با آن متفاوت است.

#### اشاره ای گذرا به بحث تعارض عقل و وحی

ما اعتقاد داریم که عقل و وحی، هیچ گاه در مقابل هم قرار نمی گیرند. اما اگر به فرض، عقل در مقابل وحی قرار گرفت، باید دانست که یک جای کار اشکال دارد. یعنی در واقع، آن عقل نیست. بلکه شبیه عقل است. وقتی ما از نور عقل استفاده کردیم اما به جایی رسیدیم که بر خلاف نصوص، بر خلاف کتاب و سنت است، مطمئن باشید که عقل با هوای نفس، با میل آمیخته شده است! چون انسان موجود پیچیده ای است. انسان که فقط عقل ندارد. این هوای نفس و این امیال، بر فکر کردن ما تأثیر می گذارند. استدلال می کنیم، اما دلمان می خواهد که حق با فلان شخص باشد. پس به گونه ای استدلال می کنیم که آخرش به آنجا برسد. بحث عقل ابزاری هم نیست. بحث استدلال است. اما هوای نفس نمی گذارد که کارمان را درست انجام دهیم. عقل بما هو عقل هیچ گاه به خطا نمی رود. آن جایی که عقل ما با مطالب دیگر می آمیزد، اشتباه رخ می دهد. لذا اگر دیدیم نتیجه ی استدلال ما بر خلاف نصوص شده است، باید برگردیم و ببینیم کجای کار اشتباه کرده ایم.

دیگر فرصت ما به پایان رسیده است و بحث را خاتمه می دهیم.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

پرسش ۱- با توجه به نگاه تفکر پوزیتیویستی نسبت به عقل ابزاری - که ناشی از شبهات فراوان در مباحث هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی است - کدام یک از دو مکتب ( مکاتب فلسفی و مکتب تفکیک) با توجه به مبانی صحیح، قابلیت پاسخ‌گویی و رفع شبهات را دارد؟

پاسخ: ما به مکاتب کاری نداریم. ما به عقل کار داریم. عقل می‌تواند از دین دفاع کند. عرض کردیم که یکی از نقش‌های عقل در کلام امامیه، نقش مدافعه‌گری است. ما هم کاملاً به این مطلب ملتزم هستیم. این تلقی درست نیست که این جا دو مکتب هست که یکی می‌گوید در دفاع از دین از عقل استفاده نکنیم و دیگری بگوید استفاده نکنیم. ظاهراً بعضی چنین تلقی و تصویری دارند. این درست نیست. هر دو مکتب از عقل استفاده می‌کنند. هر دو هم معتقدند که در دفاع از دین، باید از عقل استفاده کرد. منتهی هر یک از این‌ها، به یک مبانی و مبادی رسیده‌اند که با مبانی و مبادی دیگری متفاوت است. اصلاً مکتب یعنی عقل. اصلاً اگر کسی عقل نداشته باشد، نمی‌تواند مکتب ارائه دهد. نظام‌سازی و مکتب‌دادن کار عقل است، و الاً می‌شود مثل مالک بن انس یا احمد بن حنبل. از آنها پرسیدند: الرحمن علی العرش استوی یعنی چه؟ گفت که: الاستواء معلوم، و الایمان به واجب و السؤال عنه بدعة! می‌گوید: مقصود از استواء که معلوم است و در قرآن آمده. ایمان هم باید به آن بیاوریم، سؤال هم بکنی کافر شده‌ای!! حق نداری سؤال بکنی. بدعت است. این تفکر که نمی‌تواند مکتب ارائه بدهد. این اندیشه که اصلاً دفاع نمی‌کند. می‌گوید ساکت. همه ساکت باشند. این نوع نگاه که میزگرد نمی‌گذارد، سخنرانی نمی‌گذارد، پرسش و پاسخ نمی‌گذارد. می‌گوید سؤال نکنید. والسؤال عنه بدعة! اینها یک گروهی بودند که از بین رفتند. حتی ادامه‌ی آنان هم که اشاعره بود، این را قبول نداشتند. البته آنها می‌گفتند که عقل، حقایق را نمی‌فهمد. حسن و قبح را قبول نداشتند. مسأله‌ی اصلی اشاعره این بود که می‌گفتند ما حسن و قبح را قبول نداریم. به اصطلاح: الحسن ما حسنه الشارح و القبح ما قبحه الشارح. در مباحث نظری هم می‌گفتند باید ببینیم وحی چه می‌گوید. اما استدلال و دفاع را قبول داشتند. کتاب می‌نوشتند. متکلم بودند. عرض کردم یک عده‌ای در اوایل بودند. اصلاً کسی نمی‌تواند استفاده از عقل را انکار کند. به خصوص یک شیعه اصلاً نمی‌تواند بگوید من از عقل استفاده نمی‌کنم، استدلال نمی‌کنم. من اخیراً مقاله‌ای در مورد شیخ صدوق (ره) نوشته‌ام که ان شاءالله به زودی چاپ خواهد شد. در آن جا آورده‌ام که شیخ صدوق یک عقل‌گرای بزرگ است. چرا؟ چون همین شیخ صدوق که معروف است که نص‌گراست، استدلال‌های ائمه علیهم‌السلام را بیان می‌کند. چگونه یک شیعه‌ای که استدلال‌های ائمه علیهم‌السلام را نقل می‌کند، می‌تواند بگوید من استدلال را قبول ندارم؟ این امر در بین محدثین اهل سنت ممکن است. چون آنان روایات عقل را کنار گذاشته‌اند. کتاب‌هایی هم نوشته‌اند مبنی بر این که سند همین چند روایتی هم که دارند - چون اصلاً این روایات ما را ندارند - درست نیست و یک توجیهاتی می‌کنند. ولی ما که این قدر روایات در مورد عقل داریم. این همه استدلال‌ها در بحث حدوث عالم. شما کتاب توحید شیخ صدوق را

نگاه کنید. صد صفحه استدلال. صد صفحه بحث عقلی. بنابراین، این حرف ها که عده ای عقل را قبول دارند و عده ای ندارند، درست نیست. همه استدلال را قبول دارند. همه عقل را قبول دارند. این مکتب باید بگوید شما می گویند حرف هایتان عقلی است، من هم می گویم حرف های شما عقلی نیست، حال، استدلالتان را بیاورید. قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین. آن مکتب باید بگوید مگر شما نمی گویند ما عقل را قبول داریم، قرآن هم می گوید افلا تعقلون. شما استدلالتان را بیاورید، ببینیم حرف چه کسی عاقلانه تر است. ببینیم حرف چه کسی با عقل و وحی - که هر دو قبول داریم - سازگارتر است. این درست است. نه این که یکی بگوید شما وحی را قبول ندارید. دیگری بگوید شما عقل را قبول ندارید. نه، حرف هایتان را بیاورید تا ببینیم چه می گویند. این منطق، منطق درستی است و هر دو هم جواب می دهند. اما اگر می خواهیم ببینیم که کدام مکتب موفق تر است، باید مبانی دو طرف را ببینیم. یک طرف مثلاً بر اساس قدم عالم، وحدت وجود یا ضرورت علیت از دین دفاع می کند. باید ببینیم این می تواند بهتر دفاع کند، یا آن که بر اساس اختیار، توحید و حدوث عالم از دین دفاع می کند. هر دو دفاع عقلانی می کنند. هر دو در مقابل یک مارکسیست استدلال می کنند. اما یکی در استدلالش از آن مبانی استفاده می کند. یکی از این مبانی. باید ببینیم استدلال کدامیک قوی تر است.

پرسش ۲- اگر عقل صرف انکشاف نبوده و به تعبیر شما همراه با فشار روحی است، پس عقل، خود می تواند جاعل حکم شرع باشد. زیرا مخالفت کردن با چنین عقلی، موجب عقاب، و متابعت کردن از آن، مستوجب ثواب خواهد بود.

پاسخ: بله، این یک بحثی است که استدلال می شود به آیه ی: و ما كنا معذبین حتی نبعث رسولاً (إسراء / ۱۵). بنابراین آنچه را که عقل می گوید، ارشادی است و تا دین نیاید، عقابی نخواهد بود. ببینید دو تا بحث است. یک بحث عقلی داریم و یک بحث نقلی. در بحث عقلی، عقل می فهمد که این خوب است و آن بد است. عقل می فهمد که اگر مخالفت کند، کار بدی کرده است. عقل می فهمد که عقلاً مستحق مجازات است. اما این که شرع بگوید تا من پیامبر نفرستم، مجازات نمی کنم، بحث دیگری است. یکی از اساتید من می فرمود: ممکن است بچه ای در پنج سالگی خوب و بد را بفهمد، یا مثلاً یک پسر ممیز در سن ۱۲ سالگی، عقلاً تمام واجبات بر او واجب و تمام محرمات بر او حرام باشد، اما شرع به خاطر یک سری مصالح، استاندارد سازی کرده است. مثلاً فرموده ۱۵ سالگی. از این روی، اگر کسی تا این سن واجبات را انجام ندهد، عقاب نخواهد دید. نه این که مستحق عقاب نیست. مثل بحث تجرّی. من الآن در قلبم می گذرد که فلان گناه را انجام دهم. حتی ممکن است چند قدم هم بردارم، ولی بعد نظرم عوض شود. این کار من، عقلاً و طبق مبنای شیخ انصاری - که تجرّی را قبیح می داند - گناه است، و گناه مستحق عقاب است. اما روایات فرموده اند تا عمل را انجام نداده باشد، عقابی در کار نیست. این اراده ی گناه و چند قدم رفتن در این راه را شرع بخشیده است. این بخشش دلیل بر این نیست که عقاب ندارد. چون ممکن است یک عملی عقلاً داشته باشد، اما نقل ببخشد و قانون کلی هم بگذارد. این غیر از آن بخشیدن هایی است که خدای متعال در روز قیامت

می‌بخشد. ان شاء الله که همه ی ما را خواهد بخشید. غیر از آن موارد خاص، به طور عام نیز یک قواعدی را گذاشته است. فرموده است اگر گناه کسی تا این مرتبه باشد، می‌بخشم، وگرنه در همان مثال بالا من گناه کرده‌ام. همین که اراده کرده‌ام، گناه است. اراده ی گناه، گناه است. عقلاً گناه است. لذا آن بحث دیگری است. نقلی است. باید آیات و روایات را بررسی کنیم. ببینیم عقاب تا چه حد برداشته شده است. چون متفاوت است. بعضی موارد تا عمل انجام نشود، عقاب برداشته شده. بعضی موارد تا یک مقدماتی را انجام نداده است، بخشیده شده و بعضی مقدمات بخشیده نشده است. این یک بحث نقلی است، اما عقلاً استحقاق هست.

پرسش ۳- چرا مرحوم میرزا مهدی اصفهانی (ره) برهان را رد می‌کنند؟ مرادشان از برهان چیست؟

پاسخ: البته باید کسانی که به مبانی مرحوم میرزا مهدی اصفهانی مسلط هستند در این مورد بحث کنند. من الآن متکفل بحث از آیات و روایات هستم در بحث کارکردهای دینی. اما با توجه به اطلاعات ناقص و اندکی که در این زمینه دارم، ایشان برهان را رد نمی‌کنند. ایشان قیاس فقهی را رد می‌کنند، یعنی همان مطلبی را که قرآن هم رد کرده است. در روایات هم هست. ایشان استدلال‌ات تمثیلی و استدلال‌ات مقایسه‌ای را رد می‌کنند. اتفاقاً به شیخ صدوق هم این اشکال را وارد کرده‌اند. یکی از دلایلی که می‌گویند شیخ صدوق، عقل را رد کرده است؛ همین روایات و تعلیقه‌هایی است که ایشان به روایات زده است. انسان وقتی دقت می‌کند، می‌بیند شیخ صدوق گفته است قیاس، گفته است استدلال، اما منظورش قیاس‌های به تعبیر فلسفی غیر برهانی است. قیاس‌های نادرست. قیاس‌های مبتنی بر یک نوع مقایسه و تشبیه و تمثیل. این‌ها را رد می‌کند، نه منطق و برهان را. قرآن می‌فرماید: قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین. چه کسی می‌تواند برهان را به معنای عام کلمه رد کند؟ مرحوم میرزای مهدی اصفهانی (ره) در کتاب ابواب الهدی می‌فرمایند که حجت اصلی، خداوند است و عقل. حتی وحی را هم به عقل باز می‌گرداند. می‌گوید وحی را هم عقل اثبات می‌کند. دو حجت بالذات داریم. یکی عقل است و دیگری خود خدا. چون خود خدا می‌تواند مستقیماً حجت را تمام کند. کسی که این‌گونه حرف می‌زند، کسی که از عقل با این عظمت یاد می‌کند و می‌گوید عقل، اساس دین و مقدم بر وحی است و وحی را خود عقل اثبات می‌کند، نمی‌تواند بگوید من استدلال عقلی را قبول ندارم. باید همه ی جملات را با هم و در کنار هم ببینیم. ان شاء الله کسانی که به عبارات ایشان مسلطند، در یک جلسه ی مستقلی، این عبارات را بیاورند و یک بحث استنادی مطرح شود.

پرسش ۴- با توجه به قسم چهارم عقل در روایات که تعقل را عمل خوب می‌داند، آیا نمی‌توان نتیجه گرفت که

تعقل صرف در حقایق عالم، حتی اگر نتیجه ی مستقیم عملی هم نداشته باشد، مقبول است؟

پاسخ: البته این نتیجه با آن مقدمه خیلی ارتباط ندارد، ولی این نتیجه درست است. یعنی مطابق روایات اگر کسی اجتهاد بکند و به حق برسد، دو ثواب خواهد داشت، و اگر به حق نرسد، یک ثواب. نتیجه درست است. البته خود عقل در بسیاری از موارد می‌فهمد که نمی‌رسد، و بی‌جهت تلاش می‌کند. حالا این که نمی‌تواند بفهمد، گاهی کلاً نمی‌تواند، چنان که ذات خدا را نمی‌توان آنالیز کرد. واقعاً نمی‌توان ذات خداوند را فهمید. یا این که نه، فهمیدنی هست

اما من نمی فهمم. مثل همان مثال ریاضیات که قبلا عرض کردم. اگر الان به من بگویند این انتگرال را حل کن، نمی توانم. البته می توانم بروم تلاش کنم و یاد بگیرم. بعضی وقت ها باید از وحی کمک بگیریم. وحی کمک می کند، اشاره می کند. ممکن هم هست وحی مطلبی را بگوید، اما نفهمیم، چون فهمیدنی نیست. ذات خداوند اصلا فهمیدنی نیست.

پرسش ۵- چه ارتباطی بین عقل و روح (نفخت فیه من روحی) وجود دارد؟

پاسخ: در روایات آمده است: انّ ضوء الرّوح العقل (بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۵۳).

یا: مثل العقل فی القلب کمثل السّراج فی وسط البیت (میزان الحکمة، ج ۳، ص ۲۰۳۴). در این جا قلب به معنای روح است. یعنی نورانیت روح به عقل است، به افراد مجنون بنگرید. آنان حسن و قبح ها را نمی فهمند یا کم می فهمند. این ها روح دارند، اما خیلی از حقایق را نمی فهمند. نور عقل نیست یا خیلی ضعیف است. فقط امور خیلی پیش پا افتاده را می فهمند. مثل یک انسان در یک اتاق تاریک. حقایق هستند، اما به علت تاریکی، نمی تواند ببیند.

پرسش ۶- فرمودید عقل بما هو عقل خطا ندارد. آن جا خطا دارد که با هوای نفس مخلوط شود. آیا انسان بدون این امیال می تواند فعالیت داشته باشد که جدای از این امیال، کارکردی برای عقل در نظر بگیریم و آن فعالیت را درست بدانیم؟

پاسخ: بله، عرض کردیم که میل را در انسان قرار داده اند و انسان بدون میل، اصلا وجود ندارد. منتهی ما باید کاری بکنیم که غلب عقله شهوته بشود. میل به غذا را که نمی توانیم از بین ببریم. باید غذا بخوریم. اما باید این میل به غذا را، در راستای عقل انجام دهیم نه در مقابل آن. عقل می گوید این اندازه بس است. شهوت و میل می گوید چون خوشمزه است بیشتر بخور. این می شود غلب شهوته عقله!

پرسش ۷- نظر حضرت عالی در مورد نظریه تقسیم عقل به بین و غیر بین چیست؟

پاسخ: عقل، همان بین است. در واقع عقل غیر بین همان عقلی است که می فهمد که نمی فهمد، پس حدس می زند. این حدس، حجّت نیست. ممکن است در امور عادی حجّت باشد، اما در امور دینی حجّت نیست. گاهی در امور عادی چاره ای نداریم. چون داریم با همین عقل ابزاری برنامه ریزی می کنیم. در قبول یک نظریه علمی اوائل می گفتند آن که تأیید بیشتری دارد. بعد گفتند آن که ابطال نشده باشد. حالا می گویند آن که احتمالا درست تر است و جامعه علمی بیشتر می پسندد. گرچه می دانیم آن هم اشکال دارد ولی بهتر از بقیه نظرات است.